

فهرست:

صفحه

دربارهٔ پوپولیسیم تشکیلاتی - حسن جلالی	۲
پاسخی به نقد راه فدایی - فروغ	۶
اطلاعیه - کاظم، ح.، الف. ر.	۲۶
ضمیمه: توضیح برخی نکات - الف. ر.	۳۶
پیرامون بولتن بحث - ح.	۴۲

مقالهٔ «دربارهٔ پوپولیزم تشکیلاتی، توسط رفیق حسن جلالی، در شهر پور ۱۳۶۵، برای بحث داخلی سازمان اقلیت نوشته شد. یک ماه پس از آن و اعلام شد. به یاد او، این مقاله را منتشر می‌کنیم. همچنین، مسائل مورد بحث او به مباحثات کنونی ما مرتبط است. ه. ت.

پوپولیسیم تشکیلاتی

اکنون بحران تشکیلاتی در سازمان ما وارد مرحله‌ی جدید و حساسی شده و ابعاد وسیعی به خود گرفته است. تشکیلات، سردرگمی و عدم توانایی خویش را برای پیمودن راه انقلاب به وضوح نشان می‌دهد. به جای عمل انقلابی، درازگویی‌های با اصطلاح انقلابی، باسیفیسیم و سردرگمی و یک‌بام و چندین هوا، مشخصه و نمودار فعلی سازمان ما گشته است.

به نظر می‌آید که ساخت ایدئولوژیک - تشکیلاتی بخصوص که از همان فردای انشعاب سازمان را در حال گذار و استحاله بدان می‌یابیم، در مرحلهٔ بلوغ و تکمیل خویش دچار بحران گردیده و تضادهایی که زمانی بخاطر شرایط خاص به چرت زدن مشغول بودند بخاطر تغییر آن شرایط عمیقتر شدن بحران سیاسی و افت مبارزه با اکثریت (فعال تر شده و توان عمل از تشکیلات را گرفته باشند).

شناخت این ساخت ایدئولوژیک - تشکیلاتی و مبارزه برای نفی انقلابی آن، بطور عام برای جنبش طبقه کارگر و بطور خاص برای انقلابیون حرفه‌ای و کارگران پیشرو که در صفوف سازمان ما مبارزه می‌کنند، دارای اهمیت تعیین کننده می‌باشد. در غیر این صورت چپ انقلابی در درون تشکیلاتی که به هیچ وجه تشکیلات مبارزه نبوده، بلکه کاریکاتوری از مبارزه رادری خود منعکس می‌کند، دچار سرگیجه گردیده و تمام مبارزات، فداکاریها و رزمندگی‌ها، با دعاوی پرولتری، در نهایت آب به آسیاب جریان سازش طبقاتی خواهند ریخت.

ما این ساخت ایدئولوژیک - تشکیلاتی را، ساختی پوپولیستی ارزیابی کرده‌ایم. لذا قبل از هر چیز، منظور خویش را از این عنوان روشن می‌نمائیم: در حقیقت واژهٔ «پوپولیسیم همچون واژه‌هایی شبیه بناپار-تیسیم، یک قالب ایدئولوژیک - مجادله‌ای (گرامشی) است، برای تبیین واقعیات موجود به شکل منسجم، به

شکلی که بتوان از آن رهنمود علمی (برای مقابله با آن) استخراج نمود. پوپولیسیم معنای متداولش، بیانگر وجود آمدن آن چنان توهمات (بر بستن عینی و طبقاتی) است که با مخدوش کردن تضاد طبقات و تکیه بر نوع بخصوصی از همکاری همگانی (فرا - طبقاتی) به باز تولید سلطهٔ سرمایه در عرصهٔ وسیع تری می‌پردازد. پس باید بعنوان یک جنبش توهم‌زا و ضدانقلابی با کارکرد بورژوازی تلقی شود. در اینجا ما با به کار بردن واژهٔ «پوپولیسیم تشکیلاتی» به هیچ وجه قصد بیان اینکه سازمان نیز یک جنبش است و غیره را نداریم. بلکه منظور از پوپولیسیم تشکیلاتی، وحدت خاصی از گرایشات مختلف درون سازمانی است، که حفظ بقای حرکتی که اساساً با ماهیت بسیاری (البته نه همه) از همان گرایشات مخالفت دارد، بوجود می‌آید و رسالتش بطور کلی باز تولید رفرمیسم است. رفرمیسم که اشکال آشکارش در سطح عمومی جنبش افشاء شده است. و با اصطلاح هنایش دیگر رنگی ندارد.

بعلاوه پوپولیسیم را میتوان، واکنشی در مقابل کنش مستقل توده‌ای (طبقاتی) دانست. پوپولیسیم درون سازمانی هم واکنش در مقابل حرکت رادیکالیزه شدن مبارزهٔ ایدئولوژیک سازمانی (بمثابه تعمیق کنندهٔ مرزبندیهای طبقاتی) و در نتیجه چپانقلابی و عدم خود آگاهی اعضای تشکیلات و برخی نارسائی‌های گذشته و موقعیت‌های خاص و غیره، با دست‌آویز قرار دادن مبارزهٔ رفرمیستی‌اش با رفرمیسم، در نهایت هدف باز تولید سلطهٔ رفرمیسم را (صد البته بوسیلهٔ ابزارهای تشکیلاتی) دنبال می‌کند.

حزب کمونیست ارگانیسمی وحدت‌گراست. و منافع (طبقاتی) بخش‌های مختلف طبقه آنان را بطور اجتناب ناپذیر در ارگانیسم واحدی جای می‌دهد. این امر (وحدت‌گرایی) از طریق کشاکش خلاق (اساساً در پیوند

ارگانیک با طبقه) اختلافات درون جنبش کارگری میتواند رشد کند و تکوین پذیرد. پوپولیسم با سرپوش گذاشتن بر این اختلافات، در حقیقت خصلت وحدت‌گرای خویش را منحل کرده و به این ترتیب بیش از آن که از منافع طبقه دفاع نماید، از منافع سکت‌خویش دفاع می‌نماید.

از نظر تئوریک این جان‌مطلب بود. حال باید روشن گردد که مشخصاً از لحاظ تاریخی، چه عواملی باعث زایش و تکامل این پدیده گردیده‌اند و چکونه مارکس در نامه به دو ملا - نیوهیس (۱۸۸۱) می‌گوید: "هیچ معادله‌ای نمی‌تواند حل شود، مگر عباراتش دارای عناصر حل‌آن باشد". در مورد پدیده‌های اجتماعی این امر بسیار پیچیده‌تر، اتفاق می‌افتد، چرا که با تغییرات گوناگون و سریع تری مواجهیم. نمی‌توان از تغییراتی که در جریان انقلاب رخ می‌دهد غافل شد و همین تغییرات شرایط حل بسیاری از مسائل را در بسیاری از امور فراهم می‌گرداند. بعلاوه هر تغییر اجتماعی دارای گذشته و آینده‌ای است. بنا بر این در فراهم آمدن شرایط مناسب می‌باید به وجود آمدن شرایط حداقل و سپس گسترش آنی و انقلابی آن در مراحل بعدی (و پیوند منطقی بین مراحل باهم) توجه نمود. بدون درک این مسئله نمیتوان به رابطه استراتژی و تاکتیک پی برد. در یک انشعاب هم عنصر انقلابی در صورتی محفوظ می‌ماند که اولاً شرایط درک ضرورت آن (این ضرورت بوسیله شرایط عمومی جنبش در یک مرحله و برای پالایش سازمان و گشودن راه انقلاب پرولتری بر سازمان تحمیل میگردد.) به بیشترین مقدار از قبل در بین تمامی ارگانهای منشعب فراهم شده بود و ثانیاً "در جریان انشعاب - کمیوندها و نقصان‌ها به طریق انقلابی زایل نشده و نقاط ضعف به قوت بدل گردد. این کار تنها در صورت داشتن یک برنامه عمل انقلابی، از طرف رهبری انقلاب می‌تواند صورت پذیرد. که در آن پیشبرد یک مبارزه همه‌جانبه در داخل و خارج (در نقاط ضعف داخلی و مبارزه با فرمیسم خارجی - پیوند با طبقه) پیش‌نگری شده باشد. در غیر این صورت کاستی‌ها در روند گسترش خویش مادیت یافته و ارگانی منسجم را برای دفاع از بقاء خویش فراهم می‌آورد. گسترش همه‌جانبه این پدیده، یک تشکیلات را از یک تشکیلات مبارزه یک تشکیلات سازش‌بدل می‌سازد.

در سازمان ما وقتی انشعاب بمثابه یک ضرورت برخاسته از شرایط مبارزه در یک مرحله، برای گشودن راه انقلاب خود را به ما تحمیل کرد، رهبری انشعاب به درک آن چنان برنامه انقلابی‌ای که بتواند یک مبارزه مرگ‌و‌زندگی را با اپورتونیسیم، چه در داخل و چه در خارج پیش‌برد، نائل نیاید و اصولاً انشعاب بر بسیاری از این رهبران در جریان مبارزه متوسطان با فرمیسم تحمیل شد. و آنان تحت فشار این ضرورت بهر حال در رهبری انشعاب قرار گرفتند. به این ترتیب مبارزه با فرمیسم بطور بنیادی ادامه نیافت.

در حقیقت پروسه تکوین و تکامل چپ انقلابی سد شده و در نهایت آرام آرام زمینه برای باز تولید فرمیسم مهیا گردید. انشعاب مانند یک انقلاب است که در پروسه آن ضد انقلاب مغلوب باید برای همیشه نابود گردد و انشعاب سازمان ما مانند یک انقلاب نیمه‌کاره رها گردید. انشعاب نتوانست رهبران و توده‌های انشعابگر را غسل تعمید داده و کثافات رویزیونیستی-فرمیستی را به یکباره بزداید. این کثافات باقی ماندند و در روند گسترش خود مادیت یافته و ارگان دفاع از بقاء خویش را بوجود آوردند. همین است که امروز می‌بینیم تمام پرنسیپ‌هایی که ما بخاطر آن راه خود را از اکثریت جدا کردیم، یا نفی و فراموش شده‌اند و یا به صورت کاریکاتوری در آمده و تمامی دست‌وردهای انقلابی انشعاب آرام آرام باز پس گرفته میشود: لازم است که مشخص‌تر صحبت کنیم.

از قبل از انشعاب شروع میکنیم. ولی برای توضیح، تذکر یک مسئله بسیار مهم که در سراسر این متن به آن رجوع میشود لازم است. نباید تصور کرد که انسان‌های انقلابی در یک مقطع همیشه موجوداتی انقلابی‌اند، بلکه این تنها مبارزه آنهاست (گذشته و حال) که جایگاه آنان را در مبارزه طبقاتی نشان میدهد. وجوه مختلف این مبارزه، متعین از کلیت این مبارزه است، در وحدتی خاص، گرد هم می‌آیند. این مسئله در کلیت و جامعیت خود همان چیز است که لنین هم در باره پیشاهنگ‌بارها عنوان کرده است: "برای آنکه پیشاهنگ باشیم، باید رهبری کنیم." یعنی درگیر شدن در یک مبارزه انقلابی.

چه قبل از انشعاب و چه اکنون، اصف‌فوق بگونه‌ای بسیار جالب تاثیرات خود را بر قسمتهای مختلف تشکیلات گذارده است. در سازمان (گذشته از آنان که پس از قیام با توافق باند "نگهدار" عضوگیری شدند) رفقائی بودند که پروسه‌ای پر افتخار از مبارزه را پشت سر خویش داشتند. اینان پس از قیام سه کارهای مختلفی روی آوردند: کارهای تئوریک و کارهای عملی. تقسیم کار اگر چه لازم است اما در این جا بنحوی بورژوازی صورت گرفت و خود تاثیرات بزرگی بر جای گذاشت. برخی از این رفقا کارشان مستلزم زحمات فوق‌العاده‌ای بود و یا حداقل خودشان چنین احساسی داشتند و زحمت می‌کشیدند. این رفقا بسیار بودند و بیشتر در کارهای عملی از قبیل چاپ و غیره حضور داشتند. البته در کارهای تئوریک نیز زحمات بی‌دریغ بسیاری از رفقا را نمیتوان فراموش کرد. اما برخی دیگر مبارزه‌شان در حقیقت خوردن و خوابیدن و به جلسه رفتن و انتقال طوطی‌وار صحبتها بود. چنین مسائلی درست عکس‌سیاست کادرسازی، در یک سازمان انقلابی است. سیاست کادرسازی با بالاردن هرچه بیشتر خلاقیت خود کادرها بستگی تام دارد. دقیقاً "مبارزه‌ای که اکثر رفقای عضو قبل از انشعاب (و چه بعد از آن) درگیرش بودند، مبارزه‌ای آن چنانی نبود. مبارزه‌ای

خوش‌خوشانه ، خدا از طبقه و باصلاح متوسط بود . مسئله برای کسانی که اصلاً خط سیاسی ندارند (یعنی سازمان ندارند) بنحو موثر تری نمایان میگردد. چرا که همان مبارزه متوسطشان با چیزی پیوند خورده که اصلاً وجود ندارد . و این وضعیت همچنان بعد از انشعاب باقی بود . حرکت صحیح سیاسی و با برنامه رهبری انشعاب (اگر انشعاب بوسیله چپ‌انقلابی‌رهبری می‌شد) میتواند در رابطه با یافتن شیوه درست مبارزه برای هر فرد ، پدیده‌ای اصلاح‌گر بشمار آید . بدین معنی که در طول یک حرکت انقلابی (پیوند با طبقه در مفهوم وسیعش) هر فرد نیز به جایگاه واقعی و انقلابی خویش در این مبارزه پی می‌برد ، و یا گونه‌ای نابود میشد ، که ده‌ها نفر نتوانند جای او را پر کنند . ولی افسوس که چنین نشد . من به صداقت رفیقی که با پاک‌ی و حسن نیت تمام می‌گفت : " ما کرم ابریشمی بیش نیستیم و می‌خواهیم هم باقی بمانیم و با کسانی که این را خواهند ، مقابله می‌کنیم " درود می‌فرستم . این چیزی است که بطور واقعی بوجود آمده است . اما به جهت ابعاد وحشتناک برای خیلی از رفقا قابل قبول نیست . تنها افراد بسیار پر صداقت حاضر به قبول این مسئله هستند . حتی باید گفت در به زبان آوردن آن مقدار بسیاری ته‌سور لازم است . و آن رفیق ، از این نظر هم قابل تقدیر است .

این پدیده در هنگامی وجود دارد که به سبب جلو بودن جنبش خودبخودی از جنبش سازمان یافته ، با شورو شوق و خلاقیت هر چه بیشتر توده های تشکیلات برای رهبری مبارزه طبقه و توده ها مواجهیم و هر چه بیشتر ، کاملتر و نقشه مندتر باید به این خلاقیت افزود . وجود این پدیده (جدائی بالاپائین) خط فاصلی بین این دو بخش (دسته افراد) بوجود آورده است . و این فاصله به جهت موقعیت عینی آنهاست . بعلاوه این حالت ، دیدگاه مذهبی رفقا را نیز تشدید نموده است . این دیدگاه (دیدگاه مذهبی) حاکی از آنست که یک عضو (منظور از عضو کسانی هستند که در حد مسئولین شهرستانها و کمیته ها و تا حدودی افراد زیر آنها هستند . تقریباً میتوان آنها را دانست که در نظر خواهی های رسمی مثلاً در باره آمدن سانتریست ها شرکت دارند) از آنها که یک انقلابی بوده است ، همیشه انقلابی است (و حرفش بالاتر از حرف صد ها نفر غیر عضو است) و یک هوادار از آنها که بی تجربه است ، همیشه بی تجربه باقی خواهد ماند . غافل از آنکه این مبارزه است که انسان را می‌سازد . مثلاً رفقا تصور میکنند ، افرادی مثل دکتر لطفی که مقاومتش در زیر شکنجه قهرمانانه بوده است ، هم اکنون هم قادر به ارائه چنین قدرتی است . این دیدگاه ، دیدگاهی کاملاً مذهبی و خداشناسانه است . و این به معنی استحاله به یک سیستم منسجم نظری عملی است . از طرف دیگر رفقای

عضو - رابطه بسیار نزدیکی با رفقای مرکزیت دارند . این مسئله گرایش مطلوبی برای آنهاست . اگر قبل از انشعاب را بخاطر بیاوریم ، مثلاً رابطه "نگهدار" با رفقا بیشتر به شکل رابطه یک استاد بزرگ و متکبر با یک شاگرد کودن بود ، تا رابطه دو رفیق . و این مسئله تاثیر بسیار بزرگی در ذهنیت همین بخش از رفقا دارد . این رفقا تصور میکنند که ریشه جدائی بین آنها و خودشان در همین بوده . غافل از آنکه اپورتونیسیم همیشه به اشکال گوناگونی سلطه خود را حفظ میکند . به این ترتیب ، رابطه رفقا با رفقای مرکزیت سازمان و آنان که خط حساب شده‌ای در حرکت سازمان دارند ، بسیار نزدیک و صمیمی است ، به طوری که تصور میکنند ، این خط خود آنان است که بر سازمان حاکم است . وقتی از این رفقا درباره انحرافات تئوریک و سازمانی سؤال می‌شود ، می‌گویند : " شما فکر میکنید چه کسی آن بالانشته است ، او هم مثل ماست ، هیچ کس خط ندارد ."

عدم اعتماد به یک سری اصول و پرنسیپ‌های انقلابی از یک طرف و از طرف دیگر ، وجود بینش راست در کنه ذهن بسیاری از رفقا (عدم تکمیل انشعاب و غیره) آنان را از نظر تئوریک هم بسمت فرمیسم سوق می‌دهد . و اگر خواسته باشیم با دقت بیشتری در رابطه با مسایل قبلی سخن گفته باشیم ، باید بگوئیم که بقا فصل مشترک انحرافات تشکیلاتی و انحرافات تئوریک گشته است . اولی ، برای بقا خویش به دومی نیاز دارد ، دومی نیز اولی را رشد می‌دهد و به یک سیستم بدل می‌سازد . این وحدت انحرافات تئوریک و تشکیلاتی ، نمیتوانند خود را بصورت فرمیسم آشکار (یعنی به اشکال گذشته) عیان سازد ، چرا که اصلاً با ساخت تشکیلاتی آنان سازگار نیست . وجود توهمات بسیاری در زمینه های مختلف ، رفقائی را به گرد هم آورده است . رفقائی که بطور مشخص ، مبارزه نسبتاً قابل تقدیری را با فرمیسم و بورژوازی داشته‌اند و قبول فرمیسم به اشکال قبلی‌اش تنها پس از یک دوره طولانی برای آنها ممکن است . اما بدیهی است که این مسافت جهت مشخصاتش نمیتواند با فرمیسم به گونه انقلابی مبارزه کند . چرا که خود آن در اصل از بسیاری جهات نمیتواند خط فاصل خود را با آن رسم کند (بخصوص در سیاست تشکیلاتی یا مبارزه ایدئولوژیک) و از آنجا که این خود مبارزه است که یک انسان را از انحرافات اپورتونستی و فرمیستی منزه می‌گرداند و آنرا به پیشاهنگ بدل می‌سازد ، میتوان گفت در این حالت مبارزه با فرمیسم تنها میتواند به اشکال فرمیستی‌اش صورت گیرد . و این خود به نوعی ، فرمیسم استر فرمیسمی که ادای انقلابی‌گری در می‌آورد و آنچه را که در حرف می‌پذیرد قادر به انجمن نیست ، یعنی سانتریسم . سانتریسمی (نوعی فرمیسم) که نه بوسیله یک عده تفوریسمین و یا بوسیله اهرمهای بوروکراتیک (مانند اکثریت) بر اذهان توده های تشکیلات و جنبش حاکم

میگردد ، بلکه سانتروسی که بوسیله تکیه بر اکثریت
اعضاء پیش میرود و تحکیم می یابد . در این صورت
در عرصه وسیع تری ، هم رفرمیسم تبلیغ میشود و هم
نیاز به نگهداشتن کلیه اعضا بیشتر محسوس می گردد .
و این نیاز بسیاری از حرکات سازمان را میتواند
توضیح دهد . بعنوان نمونه میتوان از انتخابات اخیر
نام برد ، چرا انتخابات به این شکل صورت گرفت ؟
با توجه به شکل این انتخابات و شرکت داشتن صرفاً
اعضاء در آن (حتی تشکیلات از انجام آن خیرمندانست)
به خوبی مشاهده می شود که رسالت این انتخابات صرفاً
تقویت مرکزیت در نزد اعضا سازمان بود و پاسخی بود
که به خواستهای آنان می بایست داده می شد . در صورتی
که یک انتخابات واقعاً " انقلابی می بایست قبل از هر
چیز ، به تقویت اتوریته سازمان بطریقی واقعاً
(انقلابی) در بین جنبش و توده های تشکیلات اعتقاد
داشته باشد و نه در بین یک عده عضو . در هنگامی
که انتخابات به طریق و با مضمونی انقلابی انجام
می شد ، به انقلابیترین شکلی این تقویت در بین اعضا
نیز صورت می گرفت ، چرا که در آن زمان اعضا خود را
حدا از تشکیلات نمی توانستند بدانند . اما در ایس
حالت تنها تقویت اتوریته سازمان به نحوی توهم زا
در بین اقلیت اندکی صورت گرفت .

این ساخت در کلیت خود نمیتواند تشکیلات مبارزه
باشد ، بلکه تشکیلات سازش است . زیرا از تناقضات
متعددی تشکیل شده است و این تناقضات از آن نوعی
نیستند که بتوانند بطریقی انقلابی و در تقابل هم به
سطح بالاتری ارتقاء یابند . بلکه جوانب خاصی از هر
یک بنوعی نمود وحدت این ساخت پوپولیستی را انجام
می بخشد . بعنوان نمونه ، یک رفیق از اتوریته تشکیلاتی
بسیاری برخوردار است (اتوریته " صداقت " " شجاعت ")
بدون آنکه از نقش خود در سازمان اطلاعی داشته باشد .
وجود این اشخاص میتواند بطور کلی اتوریته سازمان را
بر تک تک خود این افراد (از طریق تجمع و گردهم
آیی این اتوریته های گوناگون) تقویت کند و از این
جاست که هر یک از این رفقا میتوانند دارای نقش
انقلابی نباشند .

تنها انگیزه نخستین این وحدت ، مبارزه ای
واقعی بوده است . از این پیش تنها مبارزه ای تخیلی
می تواند وجود داشته باشد . زیرا در جریان مبارزه ،
انگیزه ها نیز دگرگون میشوند و سازش و استراحت ،
جای مبارزه را می گیرند . در عمل ، بدیهیست که
تشکیلات در این حالت در کلیت خود نمی تواند با طبقه
پیوندی انقلابی برقرار کند و این مهمترین مسئله است
همین مسئله است که به انحرافات دیگر امکان اصلاح
نمی دهد و نمی گذارد در جریان مبارزه اصلاح شوند .
در چنین ساختی ، افرادی رشد خواهند کرد که مسورد
قبول عامه این اعضا باشند . چه از نظر داشتن به
اصطلاح " خط سیاسی " و چه از نظر " مبارزه شان "
با رفرمیسم . این افراد نمیتوانند رفرمیستهای علنی

باشند . به این ترتیب و با این مشخصات افرادی رشد
می کنند و سمبل تشکیلات می شوند ، اما بدون آنکه حتی
کوچکترین قدمی واقعی در جهت نابودی رفرمیسم
(سانتریسم) موجود برداشته باشند و حتی یکی از
عوامل مهم در بسط و گسترش آتی آن به شمار می روند .
بدنیست ببینیم این ساخته به چه استدلال هایی در
مقابل با حرکات انقلابی دست می زنند . مثلاً میگویند :
این دیدگاه چپ است ! ما می پرسیم : مگر چپ داست ؟
لنین در زمان خود در روسیه چپ ترین بوده است .
رفقا میگویند چپ است و هیچ چیز را توضیح نمیدهند .
می پرسیم : مگر نه اینکه صحت نظرات رفقای که به
آنها " چپ " میگویند ، در تمامی زمینه ها حداقل در
این شش ماهه با اثبات رسیده است ؟ چپی که بتواند
وقایع را بدرستی پیش نگری کند و در این رابطه
رهنمود های مشخص (استراتژیک) را نیز بدهد ، چپی
لنینی است . البته رفقا این را نخواهند پذیرفت که
" چپ " وقایع را بدرستی پیش نگری کرده است ، اما
کافی است به مدارک و نوشته ها رجوع کنند .

دیگر میگویند سابقه مبارزاتی نیست ، مگر
سابقه مبارزاتی چه چیزی است ؟ مسئله سابقه در قدرت
مفهوم می یابد . این دیدگاه فراموش می کند که مبارزه
(گذشته و حال) است که پدیده ها را می سازد ، سابقه
به معنی بخشی از قدرت و بمثابه تجربه و اعتماد باید
تلقی شود (پیگیری) ولی نه به این شکل ، که اساس
قدرت نفی گردد . دو دیدگاه انحرافی در اینجا بوجود
می آید . یکی آنکه سابقه را نفی می کند و تنها مبارزه
امروزی را مد نظر قرار می دهد و دیگری آنکه تنها
مبارزه گذشته را می بیند . نمیتوان تنها بمبارزه
امروزی بسنده کرد چرا که ، از درجه تضمین (پیگیری)
مطلوبی برخوردار نیست . اما این تضمین برای مبارزه
آینده است . نه به این معنی که مبارزه حال فراموش
گردد . در این صورت نمیتوان از آینده نیز نشانی
یافت . این تضمین اگر در حال ، مادیت نیابد ، بطور
طبیعی با هر گونه خلاقیتی به مخالفت برمی خیزد .

اما نتایج ملموس بلافاصل این ساخت کدام است ؟
رشد بوروکراتیسم ! این رشد نمیتواند لیبرالیسم را
به همراه خود به ارمغان بیاورد . چرا که از اتوریته
واقعی در نزد توده های تشکیلات برخوردار نیست .
وقتی چنین اتوریته ای وجود نداشته باشد ، بطور
طبیعی لیبرالیسم رشد میکند . بوروکراتیسم به مقابله
سرسخت با هرگونه خلاقیت و هرگونه عملی که پایه هایش
را سست کند ، برمی خیزد . در این نبرد ، وی هرگونه
انگس را می زند . تصور می کنم ، رفقای که بیشترین
مبارزه را با شکل گیری این ساخت داشته اند و دارند .
(چرا که هنوز این ساخت تکمیل نشده است و به جهت
وجود مبارزه طبقاتی در حالت تشدید و دوران انقلابی ،
تکمیل نیز نخواهد شد) بوروکراتیسم به حرکت توده ها
اعتقاد ندارد و به همین دلیل هیچ گونه حرکتی در این
جهت نمیتواند داشته باشد و از آنان جلو گیری نیز